

از اعماق تاریکی

نویسنده: اسلی همپ پرز

مترجم: پریسا رشیدی

سرشناسه : پرز، اشلی هوپ Pérez, Ashley Hope
 عنوان و نام : از اعماق تاریکی / نویسنده اشلی هوپ؛ مترجم پریسا رشیدی.
 پدیدآور
 مشخصات نشر : تهران: دختر آفتاب، ۱۳۹۷.
 مشخصات ظاهری : ۳۸۴ ص.
 شابک : 978-600-94543-9-6
 وضعیت فهرست : فیا
 نویسی
 یادداشت : عنوان اصلی: [2015], Out of darkness
 موضوع : داستان‌های (آمریکایی) -- قرن ۲۱ م.
 موضوع : Children's stories, American -- 21st century
 شناسه افزوده : رشیدی، پریسا، ۱۳۷۱ - مترجم
 رده بندی کنگره : PS۳۶۰۴/۴۱۴۹۷
 رده بندی یویی : ۶/۸۱۳
 شابک : ۵۲۰۲۷۹۸

کلیه حقوق چاپ و نشر این کتاب انحصاراً محفوظاً
 و درج نام یا هر قسمت از آن در نشریات یا کتاب‌های
 دیگر و ... منوط به کسب اجازه کتبی از ناشر است.

دختر آفتاب
 انتشارات

- عنوان کتاب: اعماق تاریکی
- ناشر: انتشارات دختر آفتاب
- ناشر همکار: انتشارات پریسا
- نویسنده: اشلی هوپ پرز
- مترجم: پریسا رشیدی
- ویراستار: نسیم بذرافشان
- جروفبجینی و صفحه‌آرایی: هانی توانایان فرد
- لیتوگرافی: باختر
- چاپ و صحافی: نقش‌نیزار
- شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
- شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۴۵۴۳-۹-۶
- نشانی: تهران- خیابان انقلاب- خیابان ۱۲ فروردین- ساختمان ناشران- طبقه چهارم
- تلفن دفتر مرکزی: ۶۶۴۸۵۹۴۰ (خط ۵) / ۶۶۹۷۷۰۰۷ (خط ۴)
- صندوق پستی: ۹۸۱-۱۳۱۴۵
- پایگاه اینترنتی: پست الکترونیک: www.Abooota.com / info@aboooota.com
- نوبت چاپ: اول
- سال انتشار: ۱۳۹۷
- قیمت: ۳۸۰۰۰ تومان

وظیفه‌ی ما حفظ و نگهداری محیط زیست برای آیندگان است.
 مفتخریم که برای تهیه این کتاب هیچ درختی قطع نشده است
 و رنگ کاغذ آن به سلامت چشم‌ها آسیبی نمی‌رساند.



فهرست مطالب

۹.....	مقدمه تگزاس، نیولاندن: ۱۸ مارچ ۱۹۳۷
۱۳.....	پنجشنبه، ۱۸ مارچ ۱۹۳۷، ساعت ۳:۱۶ بعدازظهر
۱۵.....	سه‌شنبه ۱۹۳۶.....
۹۱.....	اکتبر ۱۹۳۶.....
۱۳۷.....	نوامبر ۱۹۳۶.....
۱۷۱.....	دسامبر ۱۹۳۶.....
۲۰۱.....	ژانویه ۱۹۳۷.....
۲۲۹.....	فوریه ۱۹۳۷.....
۲۵۷.....	مارچ ۱۹۳۷.....
۳۰۱.....	پنجشنبه، ۱۸ مارچ ۱۹۳۷، ساعت ۱۵:۲۵ دقیقه بعدازظهر

تگزاس، نیولاندن: ۱۸ مارچ ۱۹۳۷

از اصله‌ی خیلی دور، انگار صدها سوسک دور یک گوی نورانی جمع شده‌اند. جلوتر که می‌رویم می‌بینیم آن سوسک‌ها به یک‌سری ماشین و وانت آمبولانس تبدیل می‌شوند و آن گوی نورانی به چندین نور متفاوت تقسیم می‌شود: چراغ‌های سار، منوره‌های هوایی که آسمان شب را روشن می‌کنند، نور چراغ‌قوه‌ها و نورافکن‌ها را یادیدیم فوتبالی که در همان نزدیکی‌هاست. چقدر مرد و چقدر خاک و چقدر چادر خواب. هزاران تماشاچی دور هم جمع شده‌اند و گردن‌های‌شان را به این طرف و آن طرف می‌چرخانند تا صحنه را بهتر ببینند. اما اینجا نه سیرک است و نه زمین سبزه‌ی سه سواری کابوی‌ها. درون آن نور گنبدی شکل بزرگ، مردان در حال سینه‌خیز رفتن به مدرسه‌ای هستند که کاملاً نابود شده. آنها آوارها را کنار می‌زنند و به دنبال دارمندگان می‌گردند. اکثراً به دنبال بچه‌های‌شان می‌گردند که متأسفانه فقط موقوفه‌ی جسدشان را پیدا کنند؛ آن هم تکه‌هایی از اجساد. آنها آن تکه‌ها را درون سبدی هلو جمع و دست‌به‌دست می‌کنند. برای هیچ‌کس مهم نیست که دست‌شان به پوست دست‌شان پاره شده. هیچ‌کس از بوی بد حرفی نمی‌زند.

یک مرد آجرهای شکسته‌شده را برمی‌دارد و به کنار می‌زند. در زیر یک دیوار گچی، یک دست پیدا می‌کند که سه انگشت ندارد. دست را درون جعبه‌ی سبز هلو می‌گذارد و نخاله‌ها را هم با بیل درون فرقون می‌ریزد. او کمی آن طرف‌تر، بر روی تکی از چوب و کتاب‌های درسی و تکه‌های سیمان، یک انگشت شست کبودشده و چند دقیقه بعد پای یک بچه را پیدا می‌کند؛ پای که هنوز رویش شلوار جین است. پا از زانو خم می‌شود و داخل سبد جا می‌گیرد.

نیروهای داوطلب صلیب سرخ با بازوبندهای سفید در گوشه‌ای از محل وقوع حادثه ایستاده‌اند و بین افراد، سیگار و ساندویچ پخش می‌کنند و درون لیوان‌های کاغذی، قهوه پُر می‌کنند و به دست کارگران می‌دهند. اما نیکوتین، پنیر فلفلی، گوجه‌فرنگی و کافئین به هیچ وجه با این صحنه‌ی مشمئزکننده هم‌خوانی ندارد. دقیقاً بعد از نیمه‌شب باران می‌گیرد اما هیچ کس به سمت چادرش نمی‌دود. بعضی‌ها کلاه‌های‌شان را درمی‌آورند. آب باران روی صورت‌شان شُرّه می‌کند و در هر کسی اشک‌های دیگری را نمی‌بیند. خاک رُس زمین تگزاس شرقی با گردوخاک گچ‌های مدرسه مخلوط می‌شود. تکه‌هایی بزرگ از گِل قرمز کف چکماها چسبیده اما نورافکن‌ها و فانوس‌ها و چراغ‌های‌شان آن قدر پرنور و درخشان هستند که به کارشان لطمه‌ای نمی‌زند. نور محوطه به قدری زیاد است که مردم، بعد از رفتن در فاصله‌ی ده کیلومتری آن را دیده‌اند. انگار به سمت آسمان و در وسط تیرهای سیار بارانی یک منور شلیک کرده باشند. در اطراف مدرسه، جنگل و نقاط دیگر به پیرایه‌های تلمبه‌ای، به ریتم کند خودشان ادامه می‌دهند و زمین را می‌مکنند. پمپ آرام آرام، نفتی را که روزی این مدرسه با پول آن ساخته شده بود، بالا می‌کشند.

نزدیک طلوع آفتاب، وجب به وجب ساختمان فروریخته مدرسه برای پیدا کردن بازماندگان یا بقایای اجساد، موش‌هایی به بررسی شد. کارگران گروه نجات، سرگردان و بی‌هدف به یک تکه از زمین را زده‌اند و دستکش‌های تکه‌پاره‌شان را درمی‌آورند. سیگاری دود می‌کنند و نمی‌قهره می‌خورند و بعد هم سوار ماشین‌های‌شان می‌شوند و به خانه‌های‌شان برمی‌گردند. اما کار متوقف نمی‌شود و با لشکری از گورکن‌ها و داوطلب‌ها ادامه پیدا می‌کند و اجساد به سردخانه‌های موقت منتقل می‌شوند. وقتی برای شست‌وشو و سدر و کافورزدن

نیست، به همین خاطر روی اجساد فرمالدئید^۱ می‌پاشند. چشم‌ها می‌سوزد و همه سرفه می‌کنند. مادرها و پدرها در میان اجساد تکه‌تکه‌شده راه می‌روند و به دنبال فرزندان می‌گردند.

صبر کنید! کنار بایستید! صورت اجساد وضعیت فاجعه‌ای دارد. اکثر شناساها بعد از بررسی‌های دقیق از طریق خال‌ها، ماه‌گرفتگی‌ها، زخم‌ها و تکه‌های اس‌انجام می‌گیرد.

بری دفن اجساد نصفه‌نیمه، تابوت‌های کوچک کافی وجود ندارد. خبر می‌پیچد و تمام نجاری شهر راهی محوطه‌ی حادثه‌دیده می‌شوند. هرکسی که توان گرفتن چدن را دارد به منطقه اعزام می‌شود و وانت‌ها پشت‌سرهم در انبار چوب پر می‌شوند و ساعت معطله‌ی حادثه‌دیده می‌روند. تابوت‌ها در کنار هم قرار می‌گیرند و مرحله‌ی تابوت‌های انسان شروع می‌شود. قبرها به ترتیب در کنار هم کنده می‌شوند.

تا سه روز بعد، خانواده‌ها تک‌تک به خانه‌دسته، بچه‌های خودشان یا بچه‌های همسایه‌های‌شان را به خاک می‌سپارند. آن‌قدر در این مدت مراسم ختم برگزار شده است که نیمکت‌های کلیساها خالی مانده‌اند. در کلیسا مدام سرودهای تدفین خوانده می‌شود. صدای همه گرفته است. تعلیت‌گفتن‌ها تمام می‌شود. سکوت همه‌جا را فرا می‌گیرد و در همان سکوت، تابوت‌ها به خاک سپرده می‌شوند. بیشتر از سوگواری و بیشتر از خشم و عصبانیت، یک نیاز وجود دارد؛ نیاز به پیدا کردن یک مقصر. کسی که تقاص پس دهد.

۱- فرمالدئید یا فرمالدهاید، گازی با بوی تند و زننده است و کوچک‌ترین آلدئید به شمار می‌آید. بخارات سمی خطرناک و سرطان‌زا دارد. از فرمالدئید برای از بین بردن باکتری‌ها به‌عنوان محلول ضدعفونی‌کننده استفاده می‌شود. formaldehyde